

بيت الحكمة و دارالترجمة

كامران فانی



متفکران اسلامی عقل و وحی را جدا از یکدیگر نمی دانستند و در عین ایمان و تسلیم به خدا، جهان را به دیده عقل و خرد می نگرستند و از آن تفسیری عقلانی می کردند

جامعه باز و جامعه بسته
قرنهای دوم، سوم و چهارم نمونه یک مذهب و جامعه باز
است.^۵

تفکر در اسلام پایه و پایگاهی بس ارجمند دارد. قرآن کریم انسان را به تفکر و تعقل فرا می خواند و همین فراخوانی، انگیزه و زمینه پیدایش سنت فلسفی و عقل گرایی در جهان اسلام گردید. متفکران اسلامی عقل و وحی را جدا از یکدیگر نمی دانستند و در عین ایمان و تسلیم به خدا، جهان را به دیده عقل و خرد می نگرستند و از آن تفسیری عقلانی می کردند و در این راه از میراث فکری گذشتگان خود نیز سود می جستند. نیاکان ما یک بار در انتقال فکر بشری و در برگرفت معارف علمی و فلسفی تجربه کردند و به گواه تاریخ در این تجربه موفق شدند و این تجربه در اساس کوششی بود در انتقال فکر یونانی به جهان اسلامی از طریق جامعه.

از اسکندریه تا بغداد

چهار حوزه علمی: حوزه اسکندریه، انطاکیه، حران و الرها و جندی شاپور تمدن یونانی را همچون دانه های زنجیر به فرهنگ اسلامی پیوند می دهند. پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ ق. م بلافاصله سردارانش بر سر تقسیم میراث غارتگریهای او به نزاع برخاستند و در این میان مصر نصیب بظلمیوس اول شد و اسکندریه جانشین آتن و وارث تمدن یونان و ملتقای برخورد شرق و غرب، در اسکندریه مدرسه و کتابخانه و رصدخانه ای، که روی هم «موزه» می نامیدند، برپا گشت که خود در جهان باستان بی نظیر بود. حوزه علمی اسکندریه در ریاضیات و طب و نجوم دست به پژوهشهای اصیلی زد و از یونان باستان فراتر رفت. اقلیدس و جالینوس و ارشمیدس چهره های تابناک این حوزه بودند. ولی این حوزه در زمینه فلسفه جز به شرح و تفسیر آثار بزرگان یونان - افلاطون و ارسطو - نپرداخت. فلسفه یونانی باگنوسیسم شرقی درهم آمیخت و سرانجام در فلسفه نو افلاطونی افلوپین (پلوتینوس) به صورت عرفان نظری جلوه گر شد. در واقع تفکر یونانی بر اثر برخورد و آمیزش با ادیان شرقی ایران و مصری و یهودی و مسیحی و جهان بینی رومی چهره ای تازه - و البته دگرگون شده - یافت و همین چهره بود که به عالم

فازایی، فیلسوف بزرگ اسلامی، آنجا که از تحصیلات خود سخن می گوید، از استادانش یاد می کند. او اشاره ای کوتاه دارد به ظهور فلسفه انا و نشر و انحطاط آن در اسکندریه و می نویسد: «مقارن ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریه مصر به انطاکیه منتقل شد و مدتی گذشت و کار کسادی حکمت به آنجا کشید که در انطاکیه جز یک معلم نبود و دو نفر یکی اهل مرو و دیگری اهل حران از او حکمت آموختند و از انطاکیه بیرون رفتند، در حالی که یک عده کتاب با خود بردند.»^۳ علت این انحطاط را (که زمینه ای قبلی داشت) ابن الندیم، کتاب شناس فرزانه قرن چهارم، به کوتاهی و صراحت در «الفهرست» خود باز گفته است: «فلسفه در یونان و روم رایج بود تا وقتی که روم به مسیحیت گرایید، در این وقت قدغن شد. بعضی از کتب فلسفی را سوزاندند و بعضی دیگر را مخفی کردند و مردم از بحث فلسفی ممنوع شدند، زیرا فلسفه را بر ضد شرایع می دانستند.»^۴

دانش دوستی - که در قدیم آن را به فلسفه تعبیر می کردند - در یونان شکوفا شد و در عصر یونانی مآبی (هلنیستیک) در خاور نزدیک پراکنده گشت و در مصر درخشندگی یافت و آن گاه کم کم پژمرده و خاموش شد تا آنکه بار دیگر در بغداد شعله کشید. علل این فراز و فرود دانشجویی و این شکوفایی و پژمردگی را از جنبه های گوناگون می توان تحلیل کرد که در اینجا از یک جنبه آن یاد می کنیم و آن باز و بسته بودن یک جامعه است. اصطلاح جامعه یا مذهب باز و جامعه یا مذهب بسته از هنری برگسون فیلسوف فرانسوی است. جامعه بسته در حصار اصول و عقاید و رسوم و اشکال خود محصور است. جهان در چشم انسانی که در یک جامعه بسته زندگی می کند جهانی است محدود، کوچک و راکد؛ عالم یک «سقیفه» شخصی است - جز عدم با ابهام مطلق تسخیرناپذیر (ظلمات) هیچ نیست. جامعه باز برعکس حصارها را در هم شکسته، جهان را پهناور و همواره در تغییر می بیند و این خود عامل تغییر و تحول دائمی و غنا و رشد مداوم آن می گردد. مذهب و قوم یهود نمونه یک جامعه و مذهب بسته و اسلام و جامعه اسلامی در

حوزه انطاکیه، در واقع مرکز انتشار علوم یونانی در خاور نزدیک بود و در آن به نشر تعالیم اسکندریان می پرداختند

داد. خلافت اموی که با وی آغاز شد و بر جهان اسلامی فرمان می راند، تا سال ۱۳۲ هجری دوام یافت. دمشق شهری بود تا حدی یونانی، گر چه به اندازه انطاکیه رنگ یونانی نداشت. مدرسه‌ای داشت که اگر چه به پای مدرسه‌های اسکندریه و انطاکیه نمی‌رسید ولی مقارن با فتح اسلامی مقام برجسته‌ای پیدا کرده بود.^۷

ظاهراً نخستین ترجمه‌ها در زمان خالد که به حکیم آل مروان مشهور است، انجام گرفت. ابن خالد پسر یزید بن معاویه بود ولی به راه پدر گام نگذاشت و گویند به سبب توجهش به علوم از کار خلافت باز ماند و مروان بن حکم بر او غلبه یافت و خلافت را به دست گرفت. ابن الندیم می‌نویسد:

«خالد بن یزید بن معاویه را حکیم آل مروان می‌گفتند. وی ذاتاً مردی با فضل بود و اهتمام و محبت زیادی به دانش و علم داشت. چون به فکر ساختن کیمیا افتاد، امر کرد گروهی از فلاسفه مصر را که عربی می‌دانستند، احضار نمایند و از ایشان خواست کتابهای کیمیا را از زبان یونانی و قبطی به عربی برگردانند و این اولین مرتبه بود که در اسلام از زبانی به زبان عربی ترجمه گردید.»^۸

این ترجمه‌ها به یاری یکی از علمای اسکندریه به نام «اصطفان القدیم» انجام گرفت. خالد به علم نجوم هم رغبت داشت و در تهیه کتب و آلات نجومی مقداری از اموال خود را صرف کرد و گویا امر به ترجمه کتبی از نجوم هم داده بود. در همین زمان ماسرجویه (سرجیوس یا سرگیوس) نیز کتاب کناش اهرن بن الاعین را که حاوی سی مقاله طبی بود از سریانی به عربی درآورد. ابن جلجل گوید: «ماسرجویه کان یهودی المذهب، سریانیاً و هوتولی فی الدولة المرانیة تفسیر کتاب اهرن بن الاعین الی العربیة».^۹ ترجمه این کتاب البته سالها در خزانه‌الکتب خلفای اموی پنهان بود و گویند عمر بن عبدالعزیز سرانجام پس از استخاره، امر به بیرون آوردن و استفاده آن داد. (فاستخار الله فی استخراجہ الی المسلمین للاتفاح به).

در دوره امویان توجه به نقل و تدوین علوم البته بسیار ناچیز بود. ولی اینک با جست‌وجوهای تازه‌ای که شده و با تفحص در کتب سریانی، این توجه را بیش از آن می‌دانند تاکنون تصور می‌کرده‌اند و مشهور شده بود.^{۱۰} در

اسلام رسید. حوزه اسکندریه از قرن چهارم میلادی به بعد کم‌کم اعتبار خود را از دست داد. کتابخانه مشهور آن در ۳۹۰ میلادی ویران شد و از این پس در این حوزه از علم تنها کورسویی باقی بود.

حوزه انطاکیه، در واقع مرکز انتشار علوم یونانی در خاور نزدیک بود و در آن به نشر تعالیم اسکندریان می‌پرداختند. مدرسه انطاکیه در سال ۲۷۰ دایر شد ولی کم‌کم با باز شدن مدرسه جندی‌شاپور و مدرسه مشهور الرها (ادسا) به دست ایرانیان در سال ۳۶۳ میلادی اهمیت این حوزه‌ها کاهش یافت. حوزه‌های علمیه از قرن چهارم تا هفتم میلادی بیشتر در دست مسیحیان نسطوری سریانی بود که در حوزه فرهنگ ایرانی می‌زیستند و وابسته به کلیسای فارسی (عتا پارسیتا) بودند. کلیسای فارسی در مقابل کلیسای انطاکیه و اسکندریه که زیر نفوذ امپراتوری مسیحی بیزانس قرار داشت برپا گردید. دبستان ایرانیان که در شهر الرها تأسیس گردید، شهرت و اعتبار بسیار داشت. گویند آن را از آنجا دبستان ایرانیان می‌خواندند که غالب شاگردانش ایرانی بودند و یا به خدمت کلیسای فارسی درمی‌آمدند.^{۱۱}

رقیب انطاکیه در این دوران در واقع جندی‌شاپور بود که اصل آن «وه انبو شاهپور» است به معنای شاهپور بهتر است از انطاکیه. جندی‌شاپور مرکز و حوزه فعالیت‌های علمی در ایران بود. وقتی ثئودوسیوس مدرسه الرها و نصیبین را بست و یوستی نینوس مدرسه آتن را تعطیل کرد، دانشمندان و دانش‌پژوهان به این مدرسه پناه آوردند. ظاهراً آزادی علمی در ایران دوره ساسانیان بیش از آزادی در قلمرو بیزانس مسیحی بود. مقارن ظهور اسلام نیز حوزه علمی جندی‌شاپور فعال‌ترین مرکز علمی بود و در واقع وجود این مرکز و فعالیت و نشاط فرهنگی و تجربه علمی مستمر آن بود که زمینه برپا شدن «بیت‌الحکمة» و حوزه علمی بغداد را فراهم آورد و تسهیل کرد.

بیت‌الحکمة

معاویه در سال ۴۱ هجری در بیت‌المقدس خلافت را غصب کرد ولی فوراً مقر خلافت خود را به دمشق، که از سالها پیش مرکز ولایت او در شام (سوریه) بود، انتقال

در زمان هارون، ابوسهل فضل بن نوبخت و علان الشعوبی و یوحنا بن ماسویه در بیت‌الحکمة کار می‌کردند که هر سه ایرانی بودند

هسته اصلی و اولی آن به دوره منصور برسد ولی به هر تقدیر در عهد مأمون به کمال رسید. در این زمان کتابهای بسیاری در بغداد گرد آمده بود. می‌گویند نخستین بار منصور فرستاده‌ای به نزد امپراتور روم فرستاد و از او درخواست کتاب کرد و وی کتاب اقلیدس و بعضی کتب طبیعیات را برای منصور فرستاد. در دوره هارون نیز بر اثر فتوحاتی که در آسیای صغیر کرده بود مقداری کتب یونانی به دست آمد. برآمکه هم کتابهای هندی و پهلوی را جمع می‌کردند. ظاهراً این کتابها در خزانه خاصی جمع می‌شد که همان بیت‌الحکمة بود. در زمان هارون، ابوسهل فضل بن نوبخت و علان الشعوبی و یوحنا بن ماسویه در بیت‌الحکمة کار می‌کردند که هر سه ایرانی بودند. در دوره مأمون جمع‌آوری کتب - که در واقع اولین مرحله و شرط لازم ترجمه کتاب است - همچنان دنبال شد و مأمون حجاج بن مطر و ابن بطریق و سلم صاحب بیت‌الحکمة را به سیسیل و قبرس فرستاد تا با خود کتاب بیاورند.

بیت‌الحکمة هم کتابخانه بود و هم مرکز ترجمه و هم مرکز پژوهشهای علمی. در آنجا برخی به نسخه‌نویسی و استنساخ و برخی به کار ترجمه و گروهی به کار تحقیق اشتغال داشتند و از این گروه اخیر خوارزمی و برادران موسی را باید یاد کنیم که در ریاضیات و نجوم تحقیق می‌کردند و برای استفاده از کتابخانه و مطالعه و تحقیق به بیت‌الحکمة می‌آمدند. هر گروه از مترجمان «رئیس» داشتند. از جمله دیگر کارکنان بیت‌الحکمة کتابداران (خازنان) و صحافان بودند و بر همه آنها رئیسی به نام «صاحب بیت‌الحکمة» ریاست می‌کرد. برای مطالعه‌کنندگان وسائل کار و جای مطالعه مهیا بود. در کنار کار ترجمه، کار تألیف و پژوهش اصیل نیز جریان داشت و در همان زمان که فی‌المثل حنین بن اسحاق به کار ترجمه می‌پرداخت، کندی فیلسوف هم غرق تألیف بود و خوارزمی و بنوموسی سرگرم رصد ستارگان و ما به این موضوع باز خواهیم گشت، بیت‌الحکمة تا زمان ابن الندیم مؤلف «الفهرست»، متوفی به سال ۳۸۵، محققاً و تا حمله مغول به بغداد، در ۶۵۶، احتمالاً همچنان دایر بود.^{۱۴}

واقع عباسیان که از بدنامی بنی‌امیه به نفع خود استفاده می‌کردند، در خوار داشتن آنان از هیچ امری خودداری نمی‌کردند.

به هر تقدیر، اوج نهضت ترجمه بی‌گمان در عصر اول عباسی است. منصور به نصیحت خالد بن برمک ایرانی در سال ۱۴۵ نخستین سنگ بنای شهر بغداد را بر زمین نهاد. تعیین ساعت سعد این بناگذاری هم به عهده دو تن منجم ایرانی، نوبخت و ماشاءالله افتاد.^{۱۱} نام بغداد هم از واژه ایرانی بگه‌داته به معنای خداداد گرفته شده است. مصالح آن را هم از خرابه‌های تیسفون برگرفتند. جندی‌شاپور هم به‌نوبه خود تمامی تجربه علمی خود را در اختیار این شهر نوبنیاد گذارد.

می‌گویند منصور گرفتار بیماری معده شده بود و اطبایی که در خدمتش بودند، از علاج او عاجز ماندند. منصور روزی آنان را گردآورد و از ایشان نشان طبیبی ماهر را در شهری جز بغداد خواست. گفتند: «در عهد ما طبیبی نیست که با جورجیس رئیس پزشکان جندی‌شاپور همسان باشد.» منصور او را به بغداد فراخواند و او با دو شاگردش بدان شهر رفت و منصور را معالجه کرد. جورجیس بن بختیشوع (بخت واژه‌ای فارسی و به معنای نجات یافته است) از دوستاناران تألیف ترجمه بود و خود زبان یونانی و سریانی و پهلوی و تازی می‌دانست و برای منصور کتاب‌هایی به عربی ترجمه کرد.^{۱۲}

کار تهیه و جمع‌آوری کتب و نقل و ترجمه آنها به عربی در دوره خلافت مهدی و هادی و هارون‌الرشید همچنان ادامه یافت و کم‌کم سرعت گرفت ولی هنوز نظامی متشکل نداشت تا خلافت به مأمون رسید و مرکز ترجمه و تألیف کتاب - به نام بیت‌الحکمة یا خانه دانش تأسیس شد.

«بیت‌الحکمة» یا «خزانة‌الحکمة» یا «خزانة دارالحکمة» که ابومنصور معمري نویسنده «مقدمه شاهنامه ابومنصوری» آن را «کنج خانه مأمون» ترجمه کرده است،^{۱۳} مرکز تجمع دانشمندان و اهل فضل و ادب و مترجمان کتب علمی بود. این مرکز، که متأسفانه تاریخچه و وضع آن بر ما به درستی روشن نیست، ظاهراً نخستین بار در عهد هارون ایجاد شد و چه بسا

ستاره قدر اول و چهره درخشان بیت‌الحکمه بی‌گمان

حنین بن اسحق، بزرگ‌ترین مترجم عالم اسلام بود.

حنین در اواخر قرن دوم متولد شد و در ۲۵۹ درگذشت

حنین بن اسحق

ستاره قدر اول و چهره درخشان بیت‌الحکمه بی‌گمان حنین بن اسحق، بزرگ‌ترین مترجم عالم اسلام بود. حنین در اواخر قرن دوم متولد شد و در ۲۵۹ درگذشت. خود وی ترجمه‌حالی از خود به شکل نامه‌هایی برای علی بن یحیی نگاشته است. وی از مسیحیان حیره بود و فرزند داروگری مسیحی (نسطوری). در جوانی زیر دست یوحنا بن ماسویه در شهر جنید شاپور داروسازی می‌کرد و در جلسات درس وی حاضر می‌شد ولی همواره پرسشهای دشوار می‌کرد. یک روز استاد که صبر و تحمل از دست داده بود، به وی پرخاش کرد که «مردم حیره را به طب چه کار؟ برو و در کوی و برزن صرافی کن» و او را که گریان گشته بود بیرون کرد. قفطی می‌گوید: «زیرا مردم جندی شاپور فقط خود را شایسته فراگرفتن این دانش می‌پنداشتند و تاب تحمل آن را نداشتند که این علم از انحصار آنان و فرزندان و بستگانشان خارج شود.» اما حنین مصمم بود که علم را تا سرچشمه‌اش دنبال کند؛ از این رو به اسکندریه و انطاکیه رفت و هفت سال به تحصیل زبان یونانی پرداخت. روزی یکی از آشنایان سابق وی به نام یوسف، که طبیب بود، مردی را با گیسوان دراز و ریش و سبیلی انبوه و ناپیراسته در خیابان دید که اشعار همر را از حفظ می‌خواند. با آنکه قیافه او به کلی دگرگون شده بود، وی حنین را از صدایش بازشناخت. حنین در برابر پرسش یوسف ناگزیر هویت خود را اقرار کرد ولی دم درکشید و فقط گفت سوگند خورده است تا زبان یونانی را کاملاً فرا نگیرد به تحصیل پزشکی نپردازد. سرانجام به مدرسه جندی شاپور بازگشت. جبرئیل بن بختیشوع از معلومات یونانی او بسیار شادمان شد و گفت حنین در فراگرفتن علوم معجزه می‌کند. یوحنا بن ماسویه که او را از حلقه در خود رانده بود، از یوسف یاری خواست تا او را با حنین آشتی دهد.^{۱۵}

حنین پیش از سال ۲۱۰ به بغداد رفت و چند کتاب از جالینوس برای جبرئیل ترجمه کرد. استحکام ترجمه‌های حنین، که ترجمه‌های پیش از وی در مقابل آنها ناچیز می‌نمود، در جبرئیل بسیار مؤثر افتاد. وی حنین را به پسران موسی (بنوموسی) که از حامیان ثروتمند علم

بودند، معرفی کرد. پدر آنها، موسی بن شاکر، پس از گذراندن مدتی از عمر خود به راهزنی در خراسان، اینک در بغداد منزل گزیده بود و به مطالعه می‌پرداخت. سه پسر او، محمد و احمد و حسن، در نجوم و ریاضیات از دانشمندان بنام بودند. آنان در ۲۱۴ حنین را به مأمون معرفی کردند و مأمون نیز حنین را به ریاست بیت‌الحکمه برگزید. از این زمان کار ترجمه با گامهای استوار بنای پیشرفت گذارد.^{۱۶}

نهضت ترجمه در جهان اسلام که یکی از درخشان‌ترین موارد تاریخ انتقال فکر بشری است، حاصل کار و همت خالصانه و پرشور معدودی مترجم شیفته و حمایت بی‌دریغ و بی‌شائبه دولتی بود که اندک زمانی تنگ نظری و خام‌اندیشی را به کناری نهاده بود. در کمتر از صد سال تقریباً تمام آثار اساسی شناخته شده آن زمان به عربی برگردانده شد و میراث گذشتگان در اختیار محققان و متفکران مسلمان قرار گرفت تا از آن توشه بگیرند و آن گاه خود بیندیشند و بنیانی تازه درافکنند. در واقع هنوز دوران ترجمه به پایان نرسیده بود که فارابی فلسفه اسلامی را تأسیس کرد و رازی در عالم پزشکی از پیشینیانش فراتر رفت.

وضع اصطلاحات

در ترجمه - به ویژه در ترجمه آثار علمی و فلسفی - مبحث اصطلاح‌شناسی (Terminology) و یافتن و ساختن اصطلاحات جدید نقش اساسی دارد. مترجمان عربی از همان آغاز خود را با این مشکل رویاروی می‌دیدند. آنان در مقابل انبوهی از واژه‌های فنی یونانی قرار داشتند که معادلی برای آنها در زبان عربی آن روزگار وجود نداشت. مترجمان ناگزیر بودند معادل هر اصطلاحی را در زبان عربی پیدا کنند و یا اصطلاحات جدید وضع و جعل نمایند و یا واژه‌های کهن را از نو احیا کنند و در معنای تازه‌ای به کار برند. کندی، نخستین فیلسوف اسلامی که معاصر با حنین بن اسحاق بود و در روزگار رونق ترجمه می‌زیست، در این راه کوشش بسیار کرد. وی علاوه بر تألیف آثار فلسفی به کار ترجمه نیز می‌پرداخت و آن را فرورتر از تألیف نمی‌پنداشت. همو بود که حکمت را در

کندی، نخستین فیلسوف اسلامی که معاصر با حنین بن اسحاق بود و در روزگار رونق ترجمه می‌زیست، در این راه کوشش بسیار کرد

(London, 1975). P. 3.

۹. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۲۱۱.
۱۰. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلام، ص ۳۹.
۱۱. محمد قزوینی، بیست مقاله، تهران، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۳۹.
۱۲. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ بیت‌الحکمه به کتاب تاریخ علوم عقلی دکتر صفا، ص ۴۸ به بعد مراجعه کنید.
۱۳. ادوارد براون، تاریخ طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۵۸۵۷.
۱۴. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۲۵۷.
۱۵. ما این ترجمه را از کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلام، نوشته حناالقاخوری و خلیل الجبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، زمان، ۱۳۵۵، ص ۳۳۹ نقل کرده‌ایم. این ترجمه دو پاراگراف اول را ندارد و آن را از کتاب منطق ارسطو عبدالرحمن بدوی (قاهره، ۱۹۵۲) جلد ۳، ص ۱۰۵۷ اضافه کردیم.
- * این مقاله از نقدنامه کتاب ویژه‌نامه پنجمین هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران، پائیر ۱۳۷۶ نقل شده است.



مقابل فلسفه، عنصر را در مقابل اسطقس، طین را در مقابل هیولی و مصوره را به جای فنتاسیای یونانی به کار برد. واژه ایس را به معنای موجود و قیاس لیس ساخت و آن را به ایسات جمع بست و فعل ایس و مصدر تاییس را از آن بنا نهاد و از ضمیر «هو» فعل هوی و تهوی را پدید آورد. کسندی به این نکته باریک توجه داشت که وضع اصطلاحات که هنوز در عرف زبان نامأنوس است، به دقت تعریف شوند. همو بود که نخستین رساله در تعریف اصطلاحات را تألیف کرد. او خطر ابهام معنای اصطلاحات جدید را - که امروزه امری شایع در جامعه ماست - به خوبی درک کرده بود. کلمات فلسفی را مکرر در مکرر در تألیفات خود تعریف می‌کرد. اصطلاحات جدید و یا کلمات قدیمی که به معنای تازه‌ای به کار می‌روند، مدتها زمان می‌خواهد تا در ذهن افراد جامعه جایگزین شود و در نسج زبان بنشینند. البته پاره‌ای از اصطلاحات او بعدها دگرگون شد و اصطلاحات دیگر جانشین آنها گردید. چنان‌که به جای «قنیه»، ملکه و به جای «طینه» ماده و به جای «ماتیة» ماهیت به کار رفت.^{۱۷}

منابع:

۱. مرتضی مطهری، خدمات اسلام و ایران، قم، صدرا، ۱۳۵۷، ص ۵۳۲، به نقل از عیون‌الانباء ابن ابی اصیبه.
۲. ابن الندیم، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران ۱۳۵۰، المقالة سابعة، الفن الاول، ص ۳۰۲ و همچنین خدمات متقابل...، ص ۵۲.
۳. علی شریعتی، از هجرت تا وفات در کتاب محمد(ص) خاتم پیامبران، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۴۸، ص ۲۳۷ به بعد.
۴. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱، ۱۲۰۰.
۵. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۲، ص ۲۱۷.
۶. ابن الندیم، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶، ص ۴۴۳.
۷. منوچهر صدوقی، تاریخ حکماء و عرفاء متأخر بر صدرالمثلهین، تهران، انجمن فلسفه، ۱۳۵۹، ص ۱۱.
8. F. Rosenthal, classical Heritage in Islam